

"گوئیا باور نمی دارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند"
حافظ

خرداد ۱۳۸۱

عدالت به روایت ولایت مطلقه فقیه

شعبه پنجم دادگاه نظامی تهران، بنابر اطلاعیه روابط عمومی سازمان قضایی نیروهای مسلح، در پرونده قتل های سیاسی مشهور به قتل های زنجیره ای به صدور حکم جدیدی دست یازیده است.

در مقدمه خبر آمده که این پرونده «به علت نقص تحقیقات از سوی شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور به شعبه پنجم دادگاه نظامی ارجاع شده بود». ولی نه کوچکترین اطلاعی درباره موارد نقص تحقیقات داده اند و نه اینکه روشن نموده اند که دادگاه نظامی در راستای رفع نواقص مورد نظر دیوانکشور، به چه تحقیقات تازه ای مبادرت نموده و چگونه رفع نقص کرده است.

طرفه اینکه پس از اعلام خبر نقض حکم بدوی دادگاه نظامی در دیوانکشور، مسئولان قوه قضائیه هیچگونه توضیحی به بازماندگان قربانیان آن جنایات و وکلای آنان ندادند و به رغم درخواست های مکرر کتبی و شفاهی مدعیان خصوصی و وکلایشان از دادن نسخه ای از حکم دیوان کشور به آنان هم امتناع ورزیدند.

اما از آنجا که از بدو امر قصد و غرضی جز لوٹ کردن قضیه نداشتند و هر چند که آمران اصلی و صادر کنندگان احکام و مجوزهای شرعی آن جنایات را از تعقیب مصون داشته بودند، اعدام آدمکشان وزارت اطلاعات را هم در «مصلحت نظام» نمی دیدند و بیم آن داشتند که آنان در آخرین لحظه های عمر ننگین و آلوده شان که به اجبار دست از جان شسته اند، «هرچه در دل دارند بگویند». از اینرو به دستاویز تازه ای متوسل شدند تا آنانرا از «دار مکافات» نجات دهند.

مقدمات قلب حقیقت و جعل معنوی از پیش تدارک شدند و در حکم نخستین دادگاه نظامی عینیت یافتند. در آن حکم جنایاتی را که از مصادیق بارز «جنایت بر ضد بشریت» به شمار می آیند، به جرم عمومی و قتل ساده فرو کاستند. گویی که آدمکشان وزارت اطلاعات که در جریان بازجویی ها و بازپرسی هایشان به صراحت گفته بودند که در مقام «انجام وظیفه و اجرای حکم شرعی چند مرتد و ناصبی را حذف کرده و در گذشته نیز بارها «چنین مأموریت هایی» را انجام داده بودند، با قربانیان این جنایت های ضد بشری، پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده اختلاف خصوصی داشته اند و بدانگونه «تصفیه حساب» کرده اند؟! در چنین زمینه ای بود که به فرزندان آنان عنوان قبیح «ولی دم» را دادند تا مجاز باشند که در اجرای قانون وحشیانه قصاص، به خونخواهی پدر و مادر و پس از پرداخت نیمی از دیه یکی از قاتلان، خون آنانرا بریزند.

اما پرستو و آرش فروهر فرزندان پدر و مادری هستند که در مقام رهبری و مسئولیت حزب ملت ایران، در یک فراخوان سیاسی خواستار لغو مجازات اعدام شده بودند و ننگ دارند که مسئولیت «قانونی» ریختن خون جنایتکاران وزارت اطلاعات بر آنان تحمیل شود. آنان از آغاز کار نگرانی خود را از اطاله رسیدگی و چگونگی انجام تحقیقات بارها و بارها اعلام نمودند و با ارجاع پرونده به دادگاه نظامی و در نهایت برگذاری محاکمه غیرعلنی مخالفت کردند و با عدم شرکت خود در آن محاکمه کذایی فریاد سر دادند که «این محاکمه از اساس باطل است».

بدان هنگام هم که خود را در برابر عمل انجام شده یافتند، ضمن اعلام بطلان حکم دادگاه نظامی تصریح و تاکید کردند که هرگز شأن و منزلت انسانی خویش را تا حد دژخیم تنزل نمی دهند و

چه باک از آنکه به اصطلاح قاضی دادگاه نظامی بدین دستاویز، «از حیث مجازات قصاص نفس فرار موقوفی تعقیب» دو جنایتکاری را که «مباشرت در قتل» پدر و مادرشان داشته اند صادر کند.

چگونه یک قاضی می تواند در راستای احراز مسئولیت مجرم در وقوع جرم به انگیزه وی اعتنا نکند؟ دو تن از این جنایتکاران با چه انگیزه ای ساعت ۱۱ شب با عنوان جعلی «مأمور آگاهی» به در منزل پروانه و داریوش فروهر می روند و با این عنوان دروغ که اتوموبیل متعلق به آنان «مسروقه» است و بایستی مدارک آنرا ملاحظه کنند، آنانرا می فریبند تا در را باز کنند. سپس به بهانه اینکه منزل را بایستی بازرسی کنند، وارد منزل میشوند و در را هم نمی بندند تا همدستان آنان هم چند دقیقه بعد برای انجام مأموریت شوم و ننگین شان به ایشان بپیوندند. آیا برنامه و مقدمات این جنایت با سبق تصمیم و تصور از هفته ها قبل در جلسات متعدد وزارت اطلاعات طراحی نشده و مورد بحث و گفتگو قرار نگرفته بوده است؟ آیا جنایتکاران ابتدای به ساکن و سر خود و به لحاظ کینه شخصی و به قصد انتقام مرتکب جنایت شده اند؟ آیا در یک سوء قصد و توطئه سیاسی به منظور «حذف» جسمانی مخالفان سیاسی و آنهم در پی تدارک «پروژه قتل های درمانی» و تفویض مسئولیت اجرای آن طرح به دو تیم از آدمکشان وزارت اطلاعات که به گفته خودشان بارها و بارها چنین مأموریتهایی را انجام داده بودند، می توان انگیزه جرم، داعی مجرم، تدارک عملیات مقدماتی و چگونگی وقوع جنایت را مد نظر داشت و با یک برخورد مکانیکی نتیجه گرفت که در هر صورت انسانی کشته شده و قتلی به وقوع پیوسته و یکی از مباشران جنایت را به عنوان مرتکب محکوم به قصاص کرد.

نخست بررسی کنیم که دادگاه نظامی بر اساس چه دلایلی احراز کرده که «محمود جعفرزاده و علی محسنی مباشرت در قتل» پروانه و داریوش فروهر داشته اند.

محمود جعفرزاده با نام سازمانی «محمود حق وردی» خود را «سرتیم عملیاتی» معرفی می کند و می گوید که در نخستین بازجویی به توصیه نیازی دادستان نیروهای مسلح، خود را با نام مستعار معرفی کرده است. وی درباره چگونگی عملیات می گوید «به دستور مسئول اداره، با مسئولیت فلاح وارد منزل شدیم. اینجانب به اتفاق برادران فلاح، اثنی عشر و هاشم، داریوش فروهر را حذف نمودیم. فلاح و اثنی عشر دستان فروهر را گرفتند. هاشم با دستمال آغشته به دارو دهان فروهر را گرفت و اینجانب کارد را وارد نمودم». وی اضافه می کند که «صادق مهدوی (مهرداد عالیخانی) در صحنه حضور داشت ولی دخالتی در انجام نداشت». درباره مأموریت خود می گوید که «طبق سلسله مراتب دستوری از مسئول خود دریافت نمودم و طبق این دستور که: شما زنده کارد باش، طبق روال این وزارتخانه که از مسئول بالاتر باید تبعیت داشته باشم، تبعیت کردم».

علی محسنی با نام سازمانی مصطفی نوروزی می گوید که از سال ۱۳۶۷ به استخدام وزارت اطلاعات درآمده و از ابتدا به اداره عملیات رفته و پس از مدتی به عنوان «سرتیم» مشغول به کار شده و اضافه می کند که «از سال ۱۳۷۰ در پرینت کاری که از طرف وزارت برای ما مشخص شده بود و جزو وظایف قسمت ما بود، این برنامه جزو برنامه ای بود که از طرف طرح و برنامه وزارت (معاونت ۲۱) اعلام شده بود و از خود وزیر گرفته تا پائین همه می دانند که برای هر قسمت برنامه ای تهیه و تنظیم می شود و باید بر اساس آن عمل کرد و گرنه به منزله سرپیچی از دستور به دادگاه تخلفات اداری معرفی می شویم».

وی تصریح می کند که «این نوع کارها در وزارت زیاد انجام می شد چه در داخل چه در خارج و تنها این مورد بود که به این صورت درآمد». درباره این عملیات می گوید: «برادر عزیزپور گفتند که کاری در این رابطه داریم و طبق گذشته، ایشان تدارکات کار را فراهم کردند. بعد از سه روز مراقبت روی منزل سوژه با ورود به منزل ایشان کار حذف را انجام دادیم». درباره صحنه وقوع جنایت می گوید: «برادر رضایی از پشت گردن سوژه را و برادر هاشم داروی بیهوشی را گرفتند جلوی دماغ و دهان و من رفتم چند ضربه با گفتن ذکر زدم من در طول خدمت کارهای

زیادی انجام دادم و چون در وزارت بودم، این کارها را به عنوان کار برای رضای خدا انجام می دادم».

این اظهارات با گفته های همه ی شرکای جرم مطابقت دارند. محمد سردمدی (با نام سازمانی عزیزپور) اضافه می کند که «کلیه کارهای ویژه عملیاتی که در وزارت انجام می شد (حذف فیزیکی) فاقد حکم کتبی بوده و شفاهاً انجام می شد». علیرضا داودی با نام مستعار امیر اکبری تصریح می کند که: «تمام برادران در هر کاری که شرکت کنند با وضو بوده و با ذکر مأموریت را انجام می دهند. مجدداً باید اظهار کنم که قتلی اتفاق نیفتاده بلکه حذف دو عضو پلیس که دستور آن توسط مقامات تشکیلات صادر گردیده و اینجانب به دستور موسوی و صادق طبق روال، شرکت کردم. اتهامی قبول ندارم. این نوع از مأموریت ها را تیم های بسیار انجام داده اند و برای تمام آنها هم جوایز بزرگ دریافت کرده اند و بنده هم موظف به تشکیلات اطلاعات هستم».

مصطفی قربان زاده (با نام سازمانی هاشم) هم اضافه می کند که «به علت طولانی شدن کار، اضافه کاری آن شب برای بنده محاسبه نموده و به همراه حقوق به بنده توسط فیش حقوقی پرداخت شد».

بدینسان گروهها و تیم های مؤمن و مکتبی و آموزش دیده و مجرب وزارت اطلاعات، زیر هدایت و ارشاد و تعلیمات مستقیم بلندپایگان آن وزارت و در صدر آنان وزیر اطلاعات (که در عین حال حاکم شرع هم بوده) برنامه ای از پیش تدوین شده و سازمان یافته ای را در راستای کشتار و حذف تدریجی مخالفان سیاسی و دگراندیشان و روشنفکران، طی بیش از یک دهه در داخل و خارج از ایران، به مرحله اجراء گذارده اند و دهها تن را با شیوه های گوناگون و پیچیده که فقط از عهده سازمان های اطلاعاتی تروریستی حکومت ها ساخته است، به هلاکت رسانده اند. بازجویی ها و بازپرسی ها متعدد و مگر مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی و حمید رسولی، مدیران کل وزارت اطلاعات، دلالت تام بر وجود و استمرار این برنامه ها و عملیات سازمان یافته به عنوان جزئی از وظایف و اختیارات و مسئولیت های وزارت اطلاعات چه در زمان وزارت فلاحیان و چه در دوران وزارت درّی نجف آبادی دارند.

تنها نکته ناروشن و مبهم پرونده در حوزه تشخیص و احراز درجه مسئولیت آمران و عاملان این جنایات مستمر سازمان یافته، اینستکه احکام و مجوزهای شرعی قتل های سیاسی سال ۱۳۷۷، همچون دوران فلاحیان، توسط وزیر اطلاعات (درّی نجف آبادی) صادر شده و یا اینکه چون سعید امامی طراح «پروژه قتل های درمانی» بوده و از دست دادن سمت معاونت امنیتی وزارت اطلاعات را بر نمی تابیده، با اخذ مجوز شرعی از فلاحیان یا یک حاکم شرع دیگر (محسنی اژه ای، مصباح یزدی، جنتی)، با مصطفی کاظمی (قائم مقام معاونت امنیتی وزارت اطلاعات) و دو تن از مدیران کل (عالیخانی و رسولی) ادامه پروژه قتل های سیاسی را به مرحله عمل درآورده اند.

امّا با تجزیه پرونده و خارج ساختن تمامی بازجویی های سعید امامی و بیش از یکسال تحقیقات انجام شده از کاظمی و مهرداد عالیخانی، این موضوع سر به مهر ماند و آن قسمت از پرونده که در اختیار مدعیان خصوصی گذارده شده دلالت بر صدور دستور و مجوز شرعی این جنایات از سوی درّی نجف آبادی دارد. ولی صدور یا عدم صدور دستور از ناحیه وزیر اطلاعات تغییری در ماهیت جرم نمی دهد. طرح و برنامه ای برای کشتن و حذف جسمانی مخالفان سیاسی و دگراندیشان در رأس هرم تشکیلاتی وزارت اطلاعات تنظیم شده و به مرحله اجراء درآمده. معاون و سه مدیرکل و بیش از ده تن از کارمندان قدیمی و ورزیده آن وزارت منتهم به دخالت در تهیه و تنظیم و اجرای این طرح هستند. وزارت اطلاعات و رئیس جمهور هم دخالت آنانرا تأیید می کنند. عاملان و مباشران این جنایات هم به صراحت می گویند که در اجرای وظایف اداری شرعی خود اوامر مافوق را اجراء کرده اند، همچنانکه در گذشته معمول و مرسوم بوده، و نه تنها مورد عتاب و خطاب قرار نگرفته اند که ترغیب و تشویق هم شده اند.

تقلیل و فروکاستن چنین برنامه ای که از مصادیق جنایت بر ضد بشریت است به جرم عمومی و قتل ساده (مشمول قانون قصاص) اگر ناشی از سوء نیت متصدی شعبه پنجم دادگاه نظامی تهران نباشد حاکی از عدم آشنایی و بی اطلاعی وی از اصول حقوق جزا به ویژه حقوق جزای بین المللی است. کشتار برنامه ریزی شده مخالفان سیاسی، دگراندیشان، گروههای نژادی، قومی، مذهبی ... از مصادیق بارز جنایات بر ضد بشریت، موضوع ماده ۷ اساسنامه دادگاه جزایی بین المللی است. می دانیم که جمهوری اسلامی هم، هرچند مزورانه و به قصد اغفال جامعه بین المللی و در آخرین مهلت مقرر، اساسنامه تشکیل دادگاه جزایی بین المللی را امضا کرد و اکنون که بیش از ۶۰ کشور به عضویت رسمی این عهدنامه بین المللی درآمده اند (به استثنای امریکا و چین و روسیه و ایران و عراق و اسرائیل و ...) مقررات آن از یک ماه دیگر (یکم ژوئیه ۲۰۰۲) لازم الاجراء خواهند بود و سازمان های دفاع از حقوق بشر امیدوارند که تشکیل دادگاه جزایی بین المللی در جریان سال آینده تحقق یابد. جنایات بر ضد بشریت هرچند که در اعمالی نظیر جنایات معمولی و عادی عینیت می یابند (قتل، شکنجه، تجاوز جنسی، نفی بلد ...) ولی از جنایت بر ضد یک فرد به مراتب فراتر می روند و تمامی بشریت طرف و موضوع جنایت قرار می گیرد. کشتن یک انسان به لحاظ فکر، عقیده، مذهب، قومیت، نژاد، جنس ... به منزله کشتن تمام انسانهای دارای آن فکر و عقیده و مذهب و قومیت و نژاد و جنس است. ویژگی دیگر این جنایات ارتکاب آنها از سوی حکومت ها، دولت ها، دولتمردان، بلندپایگان و مأموران حکومتی است.

پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، پیروز دوانی و صدها تن دیگر از فعالان سیاسی، دگراندیشان، روشنفکران ... قربانیان سیاست ترور و کشتار وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی طی دو دهه گذشته اند. نه محمود جعفرزاده به تنهایی داریوش فروهر را به قتل رسانده و نه علی محسنی مسئولیت انحصاری قتل پروانه فروهر را دارد. آنان جزو گروه و تیمی بوده اند که زیر مسئولیت مستقیم یکی از مدیران گل وزارت اطلاعات (مهرداد عالیخانی) که در محل جنایت حضور داشته، عملیات برنامه ریزی شده ای را به موقع اجراء گذارده اند.

طرفه اینکه صادر کننده، قاصر یا مقصر، حکم دادگاه نظامی در قسمت دوم رأی خود می پذیرد که «از جنبه عمومی جرم و به لحاظ اخلاقی که بر اثر جرم ارتكابی در نظم و صیانت و امنیت جامعه ایجاد شده است ...». اما وی از خود نمی پرسد که چرا در نظم و صیانت و امنیت جامعه اختلال به هم رسیده؟ آیا تنها بر اثر وقوع دو فقره قتل آنها در جامعه ای فاقد امنیت و قانون، که روزانه یک یا چند تن به قتل می رسند، نظم و امنیت جامعه مختل شده است؟ بلکه به خاطر اینکه دو شخصیت سیاسی مورد اعتماد و احترام مردم توسط آدمکشان وزارت اطلاعات به قتل رسیده اند. یعنی مأمورانی که به اقتضای ذاتی سمت و مأموریت خود باید حافظ جان و امنیت و آزادی و مال مردم باشند، قاتل جان و امنیت و آزادی مردم شده اند. ولی این مأموران ابتدای به ساکن و سرخود و به لحاظ اختلافهای شخصی، خانوادگی، خصوصی ... مرتکب دو فقره قتل نشده اند. آنان از هفته ها پیش برای اجرای یکی از عملیات «عادی و معمولی» وزارت اطلاعات برگزیده شده بودند و این مأموریت را در حضور مسئول مستقیم خود (مدیرکل وزارت اطلاعات) با موفقیت به انجام رسانده اند و از بابت «اضافه کاری» اضافه حقوق هم گرفته اند!!! در بازجویی ها هم نه تنها منکر دخالت و شرکت خود در «عملیات حذف» نیستند که از انجام وظیفه و مأموریت اداری شرعی یاد می کنند و از اینکه قضیه این بار بیخ پیدا کرده اظهار شگفتی می نمایند!!! بین این اظهارات و گفته های یک قاتل عادی هیچ وجه شبهی وجود ندارد.

شگفتی دیگر اینکه در صدور حکم مجازات متهمان، مقررات جزایی حاکم در جمهوری اسلامی هم مورد رعایت قرار نگرفته اند. هر یک از متهمان حداقل مرتکب سه جرم شده اند: جعل حکم قضایی، ورود غیرمجاز به منزل و بازرسی غیرقانونی، شرکت در قتل ... و به صراحت ماده ۲ قانون آئین دادرسی کیفری دادگاه برای هر فقره از اتهامهای انتسابی بایستی کیفر جداگانه معین

نماید. به علاوه وقتی ملاک صلاحیت دادگاه نظامی فرمان مقام رهبری است که به موجب آن رسیدگی به جرایم مأموران وزارت اطلاعات به سازمان قضایی نیروهای مسلح واگذار شده، در ماهیت قضیه و صدور حکم مجازات هم بایستی به قانون خاص (قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح) استناد شود. به موجب ماده ۱۸ این قانون مأمورانی که «با تبانی قبلی و با سلاح گرم یا سرد به جان یا مال یا ناموس مردم یا اموال عمومی تعدی یا تجاوز نمایند، چنانچه محارب محسوب نشوند، به حبس از ۳ تا ۱۵ سال» محکوم خواهند شد. آیا تیم آدم ربایان و آدمکشان وزارت اطلاعات که «نظم و سیانت و امنیت جامعه» را مختل کرده اند محارب به شمار نمی آیند؟ آیا با وجود کیفیات مشدده مضاعف در ارتکاب این جنایات و به لحاظ تعدد بزلهای ارتكابی، متهمان حداقل مستحق مجازات ۱۵ سال حبس نبوده اند؟

اما در آن حکومتی که قوه قضائیه اش مقلوب و مبدل به شبکه سرکوب و اختناق و پرونده سازی و جرم تراشی شده و نویسندگان و روزنامه نگاران و وکلای دادگستری را به گناه نوشتن یا گفتن درباره قتل های زنجیره ای به حبس های جنایی محکوم می کنند (کدیور، نوری، گنجی، باقی، زرافشان) و بیش از ۷۰ روزنامه و نشریه را به استناد قانون اقدامات تأمینی که به منظور مبارزه با اشرار و مجرمان اعتیادی و با سابقه وضع شده، توقیف و تعطیل می کنند و دگراندیشان را به دستاویز شرکت در یک کنفرانس به حبس های جنایی تا ۸ سال (یوسفی اشکوری، سعید صدر، خلیل رستم خانی) محکوم می سازند و روزنامه نگار سالخورده ای چون سیامک پورزند تنها و تنها به گناه دگراندیشی به یازده سال حبس محکوم می شود، آری در چنین نظامی در پرتو «ولایت مطلقه فقیه» عاملان و مباشران جنایات بر ضد بشریت تنها به سه تا ده سال حبس محکوم می شوند، همچنانکه آمران اصلی آن جنایات همچنان از تعقیب و مجازات مصون مانده اند.

و «این قصه سر دراز دارد» و مبارزه ما مدافعان حقوق بشر برای شناسایی و تعقیب و مجازات آمران و عاملان دو دهه جنایات بر ضد بشریت در ایران همچنان ادامه دارد. این مبارزه که در راستای کشف حقیقت و احراز مسئولیت های اخلاقی و حقوقی فاجعه آفرینان تاریخ دو دهه اخیر ایران صورت می پذیرد نه تنها برای ثبت و ضبط در حافظه تاریخی ملت ایران و خروج از دور و تسلسل قرنهای خشونت و جنایت و رهایی از مجازات و مکافات ضرورت مبرم دارد، بلکه محض عدالت و عدالت محض است که :

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند

(حافظ)